

آرزوی صعود به آزارات

یکی از آرزوهایی که در کوهنوردی دارم به سرانجام رساندن طرح سیمرغ کوهنوردی است. در این طرح باید کوهنورد به قله‌های بلند ایران در ۳۱ استان صعود کند یعنی بلندترین قله هر استان. در بخش ورزش والیبال نشسته به دلیل

اینکه دیسک گردن دارم و کانال نخاعی پنده تنگ است نمی‌توانم آن طور که دلم می‌خواهد فعالیت داشته باشم. از طرفی همه می‌دانیم اصلاً ورزش‌های گروهی باید به این شکل باشد که شهرداری‌ها، یا یکی از نهادها، سازمان‌ها و اداره‌ها حامی تیم باشند اما کوهنوردی یا دوچرخه‌سواری

ورزشی است که آدم در اختیار خودش است و می‌تواند آن طور که دوست دارد دنبال آن برود، هر چند این ورزش هم هزینه‌های خاص خودش را دارد مثلاً شما باید برای صعود به قله‌ای مثل دماوند کفش مناسب، کیسه‌خواب مناسب و بقیه تجهیزات را داشته باشید اما مهم‌تر از همه این‌ها

به نظر بنده همت و تلاش است. یکی دیگر از آرزوهایم این است که دلم می‌خواهد با تمرین‌هایی که دارم بتوانم یک صعود برون‌مرزی هم داشته باشم و چیزی که الان در ذهنم هست صعود به قله آزارات ترکیه بوده که گویا ارتفاع آن از دماوند هم کمتر است.

شنبه ۱۵ شهریور ۱۴۰۴ ۱۳ ربيع الاول ۱۴۴۷ ۶ سپتامبر ۲۰۲۵ ۲۰۲۴ سال سی و هشتم شماره ۱۰۷۳۴ WWW.QUDSONLINE.IR

یک اتفاق خیلی بد

می‌شود اما در آن روزگار به این شکل نبود چون نگاه من در این سال‌ها به زندگی تغییر کرده است. احساسم نسبت به آن روزها این است که زندگی ما بلااستفاده بوده چون هیچ کاری از جنس کارهایی که امروز انجام می‌دهم را انجام نمی‌دادم.

دی ماه سال ۱۳۸۳ من تصادفی کردم که زندگی‌ام را تغییر داد. ماجرا این طور بود که دختر کوچکم مریض شد و لازم بود او را به دکتر برسانیم، منشی دکتر گفته بود اگر سریع خودتان را برسانید نوبت داریم وگرنه باید یک وقت دیگر بیایید برای همین موتورم را روشن کردم و با عجله با خانمم به راه افتادیم. جالب است آن روز اتفاقی افتاد که اکنون وقتی به آن ماجرا فکر می‌کنم احساس می‌کنم چیزی فرازمینی بود اما من به آن توجه نکردم و به راه‌خودم ادامه دادم. در راه که با عجله می‌رفتم، یک نفر صدایم زد و دست بلند کرد اما من برایش توقف نکردم و رد شدم.

حقیقت این بود که در آن لحظه با خودم فکر کردم اگر برای این آدم توقف نکنم بهتر است و از طرفی عجله‌هم داشتیم برای همین چند متری دورتر به محض اینکه وارد چهارراه شدم، با موتوری برخورد کردم. الان که فکر می‌کنم شاید اگر من برای آن نفری که صدایم زده بود ترمز می‌زدم تقدیر هم جور دیگر ورق می‌خورد و این اتفاق نمی‌افتاد.

اما من به راهم ادامه دادم و تصادف کردم. وقتی که تصادف کردم و به خودم آمدم متوجه شدم بخشی از پایم نیست. مردم به سرعت جمع شدند و چند دقیقه بعد اورژانس پیدا شد. رکاب موتور مقابل پای من را گرفته بود و بخشی از گوشت و استخوان پایم جدا شده بود.

پایی که قطع شد

و آنجا حدود هشت نوبت روی پایم عمل انجام دادند اما نتیجه لازم را نگرفتیم. در فاصله هر عمل پای من سیاه می‌شد و حتی بوی بدی می‌گرفت. سرانجام مجبور شدند پایم را قطع کنند چون دیگر نمی‌شد برای پایم کاری انجام بدهند.

پایم که قطع شد به سرعت خبرش در شهر چناران و بین دوستان و آشنایان و همشهری‌ها پیچید. وقتی پایم را قطع کردند وضعیت من بدتر شد. اول اینکه از لحاظ مالی در تنگنا قرار گرفته بودم چون نمی‌توانستم کار کنم و با اینکه زیر پوشش بهزیستی قرار گرفته بودم اما امکانات و کمک آن‌ها خیلی نمی‌توانست مشکلاتم را حل کند چون در آن زمان حتی هزینه‌های بیمارستان برای افراد تصادفی رایگان نبود. مدت زیادی برادر بزرگم برای هزینه‌های مالی به کمک آمد. غیر از بحث مالی، یادم است وقتی که با عصای زیر بغلی از جایم بلند شدم تا به دستشویی بروم همه دنیا دور سرم چرخید و فکرهای گوناگونی به ذهنم رسید، در لحظه با خودم فکر کردم حالا چگونه باید کارهایم را انجام بدهم؟ اگر زمین بخورم چه و فکرهایی از این نوع.

تصادف من دست خودم نبود اما اینکه پیش از بهبودی کامل سراغ کار کردن رفته بودم و پایم به مشکل خورده بود بیشتر برایم آزاددهنده شد چون این بخش دست خودم بود و باید بیشتر رعایت می‌کردم.



سال سختی که گذشت

صعود به قله پنجم فهمیدم. خلاصه آن روز من پس از اینکه از کوه برگشتم متوجه شدم سه ناخن پای راستم که سالم بود سیاه شده است. آن قدر درد می‌کردند که نمی‌توانستم آن‌ها را چرب کنم، حتی پس از چند روز سه ناخن من افتاد آنجا بود که با خودم فکر کردم این ورزش به درد من نمی‌خورد و باید آن را کنار بگذارم. غافل از اینکه نمی‌دانستم نخستین بار کوه رفتم دست خودم بود اما دفعات دیگر کشش کوه، طبیعت و عشقی است که در من شکل گرفته. خلاصه بعد از آن روز من باز هم به طبیعت رفتم، از جمله به قله چلیشاه با ارتفاع ۲ هزار و ۱۰۰ متر که یکی از آرزوهای من شده بود. چلیشاه قله‌ای فنی است چون هم پیمایش دارد و هم دست به سنگ. صعود دوم من بعد از مدتی طبیعت‌گردی، چلیشاه شد که در عین سخت بودن خیلی حس خوبی به من داد.

صعود به قله پنجم فهمیدم. خلاصه آن روز من پس از اینکه از کوه برگشتم متوجه شدم سه ناخن پای راستم که سالم بود سیاه شده است. آن قدر درد می‌کردند که نمی‌توانستم آن‌ها را چرب کنم، حتی پس از چند روز سه ناخن من افتاد آنجا بود که با خودم فکر کردم این ورزش به درد من نمی‌خورد و باید آن را کنار بگذارم. غافل از اینکه نمی‌دانستم نخستین بار کوه رفتم دست خودم بود اما دفعات دیگر کشش کوه، طبیعت و عشقی است که در من شکل گرفته. خلاصه بعد از آن روز من باز هم به طبیعت رفتم، از جمله به قله چلیشاه با ارتفاع ۲ هزار و ۱۰۰ متر که یکی از آرزوهای من شده بود. چلیشاه قله‌ای فنی است چون هم پیمایش دارد و هم دست به سنگ. صعود دوم من بعد از مدتی طبیعت‌گردی، چلیشاه شد که در عین سخت بودن خیلی حس خوبی به من داد.

پس از تصادف با خودم فکر کردم که زندگی برای من تمام شده است اما کوه‌نوردی و ورزش کمک کرد این تفکر منفی در من از بین برود. برادر بزرگم تا امروز خیلی حامی من بوده است و همچنین برادر دومم که برایم کفش کوه مناسب خرید و در کنار این‌ها دوستان و خانواده‌ام به خصوص خانمم که حامی بنده است.

فراز و فرودهای زندگی

والیبال نشسته معلولان چناران اضافه بشوم. من هم که در آن شرایط خیلی وضعیت خوبی نداشتم با خودم فکر کردم حالا یک جلسه را می‌روم تا ببینم چه می‌شود. فردا که سر تمرینات تیم رفتم از جمع بچه‌ها خوشم آمد و خیلی زود باز یکن ثابت تیم شدم. وضعیتم بهتر شده بود چون هم به مسابقات استانی رفتم، هم به مسابقات لیگ والیبال، هم برای مخابرات مشهد بازی کردم، هم در مقطعی کاپیتان تیم شدم و خلاصه به مسابقات مختلفی در شهرهای مختلف رفتم. در آن زمان من برای نخستین بار به مسابقات پرتاب نیزه هم رفتم و در استان مقام آوردم بدون اینکه اطلاعات دقیقی درباره نیزه داشته باشم. حتی یادم است نخستین بار که نیزه را پرتاب کردم چون بلد نبودم نیزه به گوش خودم برخورد کرد چون به جای اینکه رو به جلو آن را پرت کنم به اشتباه به سمت بغل پرت شده بود. به دنبال ورزش پرتاب دیسک هم رفتم و آنجا هم مقام آوردم. در مسابقات تیراندازی شرکت کردم که به صورت تیمی دوم شدیم اما من انفرادی مقام دوم را کسب کردم.

سال ۸۴ و خیلی سریع پس از آن تصادف به این نتیجه رسیدم که باید دوباره به سر کار بروم بدون اینکه صبر کنم تا وضعیت پایم خوب شود، مصرف آنتی‌بیوتیک‌هایم کامل بشود و پزشک اجازه کار کردن را به من بدهد. دو سه ماه که در آرایشگاهم مشغول به کار شدم، دوباره پایم عفونت کرد و کارم به بیمارستان کشید. یادم است حتی در آن مقطع یکی از همشهری‌ها که کبابی داشت به من پیشنهاد داد با او شریک شوم اما من با خودم فکر کردم من آرایشگرم و کار خودم را ادامه بدهم بهتر است، در صورتی که شاید اگر آن کار را قبول می‌کردم برابرم بهتر می‌شد.

خلاصه مجبور شدم دوباره آرایشگاهم را تعطیل کنم و برای مدتی به سراغ فروشنده‌گی رفتم. مدتی هم کلوپ بازی‌های رایانه‌ای داشتم اما باز هم دوباره با استقبالی که از کارم شده بود به شغل خودم برگشتم. در همان زمان یک شب به عروسی رفته بودم که یکی از دوستانم را در آنجا دیدم. دوستم والیبال نشسته بازی می‌کرد و به محض اینکه من را دید و کمی با هم صحبت کردیم به من پیشنهاد داد به تیم

۴

سال ۱۳۸۸ برای من سال بسیار سختی بود برای همین امسال در صعود به دماوند وقتی دوستان از سختی برنامه گفتند گفتم من سال ۸۸ سختی‌هایی را از سر گذراندم که این صعود در مقابل آن‌ها سخت نبود. خوشحالم که در همان زمان ورزش کمک کرد تا راحت‌تر با سختی‌ها و مشکلات کنار بیایم هر چند ورزش موجب شد آسیب‌هایی هم ببینم مثلاً گانال نخاعی گردنم تنگ است و این به کمرم زده است.

شنیده‌ام در معلولیت وقتی سراغ ورزش می‌رویم به بخش دیگری از بدن آسیب وارد می‌شود از جمله باعث دیسک کمر می‌شود، اتفاقی که برای من هم افتاد. من پیش از اینکه از ناحیه پا دچار معلولیت بشوم مثل خیلی‌ها گاه‌گداری به طبیعت می‌رفتم هر چند همان‌طور که گفتم در آن مقطع من بیش از هر چیزی به تعبیر امروز

دوستم آقای فیضی به من خیلی روحیه داد. برنامه‌های دیگری هم با هم رفتم. وقتی که به قله شیرکوه یزد رفته بودیم به من گفت حالا که قله ۴ هزار تایی را صعود کردی باید برای صعود به دماوند آماده بشوی. این جمله را وقتی شنیدم که همه زندگی و فکر و ذکرم صعود به دماوند شده بود. اگر کسی «ک» می‌گفت من می‌گفتم کدام کوه؟ پیش از رفتن به دماوند قله‌های شیرباد، شاه‌جهان، بینالود، دوچینگ و... را صعود کردم تا بالاخره سال ۱۴۰۱ تصمیم گرفتم قله دماوند را صعود کنم.

در آن برنامه چون درباره صعود تجربه نداشتم غذای زیادی خوردم و همین موجب شد از بارگاه سوم برگردم و با اینکه توانایی صعود داشتم اما به علت نداشتن آگاهی، صعودم کامل نشد. چند سال بعد از آن برنامه امسال با دوستانم برای شب‌خوابی به قله چلیشاه رفتم. در آن